

شرق یونانی

-۲-

یونانی قرن چهارم، عین همان مشکل را، باز هم، علی رغم تلاش های بی شماری که جهت حل آن در سابق به کار رفته بود، حل نشده، به مراثت گرفت. و تلاش آن در آن باره اینکه: خواست که برای جلوگیری از ایجاد شدن مفهوم استیلا و نفوق جویینی بک شهر بردیگر، تشکیل امپراطوری کند تا به این نحو دولت واحد ظهور نماید، چنانکه باری آن همه شهر های یونان را به هم متحد گردانید ولی آن وضع دیری نپایید و هر کدام بار دیگر به فکر خود افتادند، اما این زمانی بود که دولت های کوچک یونان دارای شهر های متعدد گردیدند و قوت یافتند تا آنکه قوت و نیروی ایشان از حدود کنترل خارج گردید.

در طی چند سال اول سپارته بمرام خود نایل بود ولی پس از آن فضای آرامش مختل گردید و دسته بندی های سیاسی، بر اساس رقابت دین بزرگ و کوشش جدی دولت کوچک برای جایگاه یافتن شان در صف فاتح، بدون آنکه تمامیت و استقلال خود را از دست دهند، روی کار شد. بهر حال مردمان، تحت تأثیر تهذیب یونانی رفتن را، با همه مزایا و نور و روشنی آن برضایت و بدون آزار هایش قبول نداشتند.

از طرف دیگر در همان آغاز سده، بحیث اصل کلی صریحاً اعلام شده بود که وضع طبیعی دولت ها همان وضع صلح و آرامش است. نظریه طبیعت و بنا بر قواعد آن دولت های یونانی میبایستی از امنیت تام بهره مند باشند و همین فور مولی بود که نظریه آن، گاه گاه جلسات سالانه دایر میشد، دولت ها در ان اشتراک میورزیدند، فیصل های آنرا میپذیرفتند، مع هذا هیچگاه به موافقه نرسیدند که چگونه منا شیر آنرا تطبیق کنند. ولی در اثر آن کاملاً معلوم شد که رسیدن به تجاوز ضروری بوده است. دسته یی از دولت فارس بحیث قوت قاهر، چشم داشتند که آن امر را

تأمین کند، برخی اجرای آن در قدرت مقد و لیه، که تحت اداره رهنمای ورزیده خود، فلیپ دوم روز بروز بزرگتر و قوی تر میشد، میدیدند. و اما این ایدآل بهمین شخص اخیر در شورای (کورینث) که فلیپ رئیس و عضو برجسته آن بود راجع شد. آن شوری صلح را، اگرچه در سرمایه رشبه جزیره برقرار نشد و عده داد. ولی البته کسی اعتماد نداشت که راه حلی که فلیپ جست و جو کرده بود سایر مطالبات را از بر آورده بتواند ساخت. از آن جمله پسکی آرزوی رسیدن فرد به سعادت بود زیرا چنانکه که سپس دیده شد آن فیصله به مثابه زنجیری بود که پاهای آزادی افراد را در بند کرد. اما اینقدر هست که اگر تنها مسایل اقتصادی را مطرح بحث میازیم شاید بتوان گفت موجب رفاه بعضیها شد ولی بطور قطع احتمال همکاری ثروتمند با مستمندان را از بین برد. و این معضله به ناچار توسط مشکل دیگری معضل تر گردید. آسایش و رفاه یعنی چه؟ آسایش و رفاه برای که؟ معلوم است که این بحث به حلقه های فلسفه انتقال نمود و چون آنها و مناقشات و سخنان بسیاری نتیجه را باعث شد. بهر حال یونانیان شاید اولین ملتی بودند که از روی شعور کوشیدند که از تاریخ پند و عبرت بگیرند.

سوابق و تهذیب یونان نیت خودی بعضی نکات جالبی را ظاهراً هر ساخت ازین قرار که هرگاه نظامی عنصر مهم و حتی ضروری آسایش و رفاه است و هرگاه آسایش و رفاه چیزیست که باید در نهاد و باطن کسان تأمین گردد نه در ظاهر پس دولت های پر قواعد و نظامات یونان که کم از کم، سیاست خارجی کامیاب و مشا به بهم میبایختند باید سعادت مردم را بوجه اتم تأمین می کردند. جمهوریات افلاطون بیشتر مرسوم و مؤسسات سپارته بوده است که زینوفون هم آنرا در خلال دور رساله خود ستایش و معرفی کرده است ولیکن سپارته از لحاظ سیاست طبقاتی، روش سخت و خشنی داشته که حکومت دیموکراسی باز مینه و وسیع تر بینی و استقلال اقتصادی و شعور و بیداری سیاسی اش بطیب خاطر آنرا قبول نمی کند. با فشار و زور نمی توان کار کرد برخلاف ممکن است عکس آنچه توقع میشد و بوقوع خواهد پیوست، از سوی دیگر آموزش و پرورش ممکن است هم در واقع شود ولی یقیناً بسیار کند و بطی خواهد بود. اگر مردم، از مساوات برخوردار بودند و بالا اقل از لحاظ عمل مساوی بودند پس آیا طریق دیگری نبود که آن آرزو بر آورده می شد؟ خواه شخص

قابل تقلید یا سرمشق و نمونه فیلسوف باشد، که ادعای پیشوایی را از راه عقل دارد و خواجه رئیس فامیل یا حاکم مطلق العنان خانواده که در عین زمان مهربان و غمخوار رعایای خود است، بهر صورت مردم بطور طبیعی در فکر رجعت و جوی پادشاه اند، زیرا شاه از لحاظ تعریفی که بر آن مترتب بود در دفع سمبول همه محتوی فضای حکمفرمایی بوده است، شبان رزمه را صرف برای خاطر خود رزمه نگهبانی و پاسبانی میکند و درین زمینه از قبیل شبان مثال های زیادی هست که حاجت به آوردن ندارد. افلاطون تصریح می کرد که در کدام جا بی، کدام وقتی، چنین پادشاهی وجود داشته و یا حالا هست و یا وجود خواهد داشت، در حالیکه شاید مشتاقانه از (دیونیسوس در م) فکرمی کرده است و همچنین دیگران به گمان های دیگری رفتند. زینوفون همین تصور را در حق سیروس کبیر و دیگری در حق سیروس صغیر کرد آیزوکرآت ها محقق آن اید آل را در وجود فلپ دیدند ولی هیچیک راه صواب نه پیموده بود

فقط بیک نفر باقیماند و آن اسکندر بود. آری این جوان ذکی و با استعداد و پادشاه و مانتیک که شهنشاهی فارس را بیک تاخت در نوردد و سپس داخل هند و سستان شد، آن خواب را تعبیر کرد و فهمید که نیست که خود اسکندر چه فکر کرده باشد ولی حق آنست که اگر موقوف خود را و پیشرفتهای شگفت انگیز خود را و آن نجسم مجدده تنها آشیل، پهلوان یونانی بل که شاهان فسانوی معجزه آور، هر کولاس و دیونیسوس را احساس نکرده بود، گریا او بکنفر یونانی اصیل نبوده است و ارسطو قبلا نوشته بود که چنین پادشاهی خود بمنزله الهه بی است که لیاقت خود را با کمالات و اجرات خود با ثبات رسانده است. زیاد تعجب ندارد که بیوگرافی های اسکندر بطرق گوناگون محتوی نشابهانی با شرح حال (سیر و پیدایا) است، زیرا اسکندر آنچه را از زینوفون در خواب دیده بود جامه عمل پوشاند. و آن ایجاد دولتی بود که جنگ را خاتمه بخشد و مردمان را مسالمت و یانه در سایه شهید همای سعادت جای دهد. در آن صورت ایشان از نعمت آزادی نیز برخوردار خواهند بود، زیرا مفادها بقدری فراوان، آتش-کار و پدیدار خواهند بود که هر کس به اندازه شان و رتبه خود توانایی مراجعه به آنرا خواهند داشت.

بیگمان ، دران هنگام ، شوق و ذوق بحد اعلی بوده است . مرگت اسکندر که خیلی زود صورت گرفت و اضطراب و سراسیمگی که در پی داشت انگیزه متلاشی گر دیدن قلمروش شد . ولی بزودی بطلیموس بهیجان آمد و سلطنت معظمی را در مصر بنا نهاد . یکی از نویسندگان چنین گوید :

«هیچ کشوری مانند سرزمین کم ارتفاع مصر این همه شهرهای خصب و این هم دانشمند نداشته است . شهرهای آباد آن به تعداد سه صد ، و سه هزار ، و سه ده هزار و سه دو بار و نه سه بار چندان است . آری حاکم این همه شهرها و آبادانی ها و دانشمندان آنها بطلیموس بزرگ است . از لحاظ ثروت ، ثروتش از ثروت همه شهزادگان روی زمین بیشتر است و همین طور است حال رعایایش که روز بروز و از هر سو رو بزیاهد و کثرت دارد . مردم بوظایف خود مشغول اند ، بی آنکه ادیبی ببینند و باید گفت اصلا دشمنی وجود ندارد که از دریای عظیم و هول انگیز بمخالفت قدم های خرد را داخل کشور کند .

این بود سخنان آریو کریتس در جای دیگر راجع به بطلیموس گوید: بهترین مأمور پر داختی که انسان میتواند داشته باشد ، اوست . و بدینصورت هزاران نفر یونانی بدر بار او راه جستند و نظر به اسنادی که هست یونانیان در مصر ثروت ، میدان ورزش ، زور ، شهرت ، دانشمندان ، طلا ، اطفال ، زمین های موقونه ، موزیم شراب ، زنان دلربا و بسیار دیگر یافتند . ایشان در مصر بیگمان برای آن رفتند که وضع و سر نوشت خرد را بهتر سازند و چنانکه وضع ایشان را در پاپیروس ها و در آثار علمی ، شعری ، سیاسی ، عسکری و سرمایه داری می بینیم ، مردم سی مخلوط و غیر متجانس بوده اند ولیکن دران بین مردم کارگرنیز وجود داشته که وظیفه شان پاک کردن لذت ها از بته ها و بخارها ، در بدل چند پول مختصر در طول مدت روز بوده است .

انحلال مصر

مصر با وجود حکومت مقدونی و با وجود سیل مهاجران و سودجویان یونانی که روی بدان نهاده بودند تا حد زیادی بهمان شرایطی و روش های عنعنوی خود دوام داد . درحالی که پادشاه آن ، بطلیموس تحولات را ، خمو شانه و طور دلخواه در امور و جریانات اداری آن سرزمین وارد کرد ، توانست کارهای خوبی ، بر علاوه

لام نیکی که مصر از قدیم الایام داشت، برای مصر انجام دهد. هکذا تیس ابگیری مؤظف بود که تاریخ مصر را به نحوی که آنرا همچون خانه یونانیان تمثیل کند بنویسد: و زندگی پادشاهان نظیر زندگی کسانی نبود که زندگی را برای سود جستن و کام گرفتن سپری می ساختند. فی المثل ایشان نوکران خود را از پسران طبقه روحانی انتخاب می کردند از دسته غلامان، و این بدان جهت که باید پادشاه بتواند این فضیلت را داشته باشد که نجیب ترین انسانان را در آستانه خود و برای پاسبانی و نگهداری خود، در شب و در روز، مقرر دارد.

و بدین طریق پادشاه دارای برنامه دقیق می بود. ساعات های شب و روز نظر به نقشه معینی بخش بخش شده بود. و در اوقات معین کارهای خاصی را نظر به قانون انجام میداد. چنانکه نشستن در مظالم و وقت معین داشت. همچنان قدم زدن غسل کردن، خوابیدن و جز آن. ترتیب صرف غذایش گویبی نه فقط توسط مقررین بلکه از جانب مردان فنی تثبیت گردیده بود. البته معلوم است که چنین پادشاهی از برکت انخا ذر و ش معقول در زندگی کمتر مرتکب اشتباه یا خطا میشد و چون ایشان با رعایا از روی انصاف پیشامدی کردند مردم هم به کمال میل اطاعت و فرمانبرداری شان را مینمودند.

اینست که پادشاهان مصر نه تنها مردان مثالی و قابل تقلید بوده اند بلکه مردم نیز که زندگی بسکام داشتند، همیشه بشاخص و خرم و خوشدل و مرفه می بوده اند. نفوس به طبقات دایمی تقسیم شده بود، چنانکه در جمهوری افلاطون مذکور است و لیکن هر کس در طبقه خود برای سه عادت و خیریه منوعان خود و دق بول زحمات و رنج مینمود. در مقابل، حکومت به ایشان نفع مادی میرساند. باک سوم زمین کشور از طرف حکام برای مالیات اخذ میشد که از آن مصارف جنگها و خرج پرشکوه دربار، انعامات برای کسانی که درجه اعلاه تفوق نشان میدادند، پرداخته می شد. و اما این مالیات بقدری نبود که رعیت را در ناداری و مسکنت مبتلا گرداند و آن به این دلیل که از همان مالیات به نحو دیگری باز نفع می گرفتند. مجموعه هدایاتی در حدود قرن سوم ق. م که برای یکی از کارگذاران مالیاتی صادر شده بود این فقره را محتوی است: هشدار که در کارهایت

هیچ نوع اختلاس و یابی قانونی مشاهده نشود. زیرا هر يك از باشندگان این کشور باید یقین و ائق داشته باشد که اعمال ناروا درین مملکت اصلاً بظهور نمی رسد و باید مطمئن باشند که از بی عدالتی های گذشته رهائی یافته اند. هیچکس آزاد نیست و نمی تواند به میل خود بر کمیت هوئی و هوس ترك نازی کند. حق آنست که امور تو باید همه بر نهج عدالت و حقانیت روان باشد.

بدین ترتیب در عصر بطلمیوس، در مصر، تاز بیخ موضوع داچسپ و شوق انگیز و مفید بود، اگر چه شاید بدان مفهوم نبوده باشد که در کله نوسیدید نقش بسته بود. اگر تاریخ در آن دوران نتوانسته بوده باشد که مردم را از ارتکاب خطایای کذایی در امان سازد، دست کم این مقدار کرد که ایشان را در طریق انتخاب روش و کردار توجیه نمود، روحیات و فکرو دماغ شان را آراست و مهیا گردانید تا بتوانند هر چه بهتر آینده را به مذاق خود خالق کنند.

شهرهای جدید

بسنده آن برد که این تعبیر از مفکوره تاریخ در دوره بطلمیوسی های مصر را با مفکوره تاریخ در سایر سلطت های یونانی نژاد در مقام مقایسه قرار دهیم، ولی متأسفانه مدارک برای این کار خیلی کم است و شاید بتوان گفت اطلاعات ما بر چگونگی قوای ذهنی و فکری در دوره سلوسیدها و اتالیدها به قدری ناچیز است که قابل باور نیست. سلوسیدها و اتالیدها بر قسمت اعظم افاتوکیه و شرق نزدیک حکومت کردند و حتی بر بخش کدی از سلطنت باختر در کنار آمودریا هم نفوذ داشتند. حکام رو بهمرفته با نفوذ، مقتدر و زحمتکش بودند و بزببفایده مند بودن مأموریت خود بحال رعایا قطع داشتند. ممکن است پادشاهان باختر سلسله بی از راهای سفید پوست برده اند که کامیاب و رسیدن بمقام و جاه را از برکت داردانی و لیاقت بدست آورند نه چنه. آنکه بعضی ها فکر می کنند یعنی اتحاد سیاست جدید که عبارت از هماهنگی ساختن نژاد بود در بین یونان و یونانیان که منادی و پیشرو عصر جدیدی شدند و سپس تر یونانیان از عمیده قدیم خود یعنی بر دانا بودن نسبت به دیگران، روی گردا نند و خود را از همه جهات برابر دیگران خواندند. اما شاهان اتالید در قلاع و دژهای نظامی و پشت باورهای مستحکم که در (پرگام) تأسیس کرده بودند به گمان غالب با یونانیان از در مسالمت و دوستی پیش نیامدند و بصورت عمومی از محبت یونانیان بی بهره ماندند. حقیقت اینست که شواهد کم



پروفیسر آر نولد جوزف آویہ بی
دانشمند و تاریخ شناس معروف
انگلیسی که آوازه اش از طریق
نوشتن آثاری در پیرامون فلسفه
تاریخ، دین و فرهنگ و خاصه با
نگارش کتاب ده جلدی بنام
(مطالعه تاریخ) همه جا پخش شده
و معتقدان و مخالفان برایش فراهم
نموده اخیراً بتاریخ ۲ ثور برای
باز دیدی از افغانستان، بحیث مهمان
پوهنتون کابل، وارد شهر ما شد.
موصوف بکروز پس از ایراد بیانیه
دلچسپی بعنوان (توصل بتاریخ)

در تالار فاکولته میانس به سیاحت دورادور کشور ما پرداخته و از نقاط تاریخی و
فرهنگی دیدن کرد. این سیاحت یک ماه را دربر گرفت: و دربرگشته بسکابل،
بدرخواست ریاست انجمن تاریخ وزارت معارف بیانیه بی در تالار پوهنی ننداری ایراد کرد
که عنوانش (افغانستان جایگاه تلاقی در تاریخ) بود. این بیانیه که خود معرف دانش
بزرگ و وسعت نظر مشارالیه است و مورد دلچسپی بی نهایت شنوندگان کثیر داخلی و
خارجی واقع گردید، در همین نامه در شماره آینده بمطالعه خوانندگان گرامی ما
خواهد رسید: «اداره»

و مختصر انسان را به آسانی به گمراهی می کشاند. اتالیدها دومین کتابخانه بزرگ
عصر را مالک بودند. و بدین صورت پایتخت ایشان یکی از کانون های منوری
بود که بهیچ روی دست کمی از اسکندریه نداشت، و لسی بحث در بار ایشان
گویا اندکی خارج از موضوع است. جای آست که در همین جابجاس کنیم. زیرا
نمیدانیم اتالیدها از روی شعور و قصد در راه بهتر ساختن وضع دنیا و زندگی تلاش
و کوشش کردند و آیا از تاریخ بحیث آله بسی برای استحکام و حمایت آمال خود
استفاده نمودند یا نه، سند و حجتی در دست نیست. احتمال قریب به یقین است
که سلوسیدها درین زمینه وجهه مختلفی داشته اند.
(نامام)